

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹

سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۰

جلوه‌های مقاومت در آثار محمد الماغوط* (علمی- پژوهشی)

دکتر فاطمه قادری

استادیار دانشگاه یزد

چکیده

ماغوط (۱۹۳۴-۲۰۰۷)، شاعر و نویسنده سوری و از پیشگامان و توسعه‌دهندگان قصیده‌النثر در شعر عربی است. او از کودکی با رنج و درد ملت آشنا شد و در دوران نوجوانی، شاهد اشغال فلسطین و اوضاع نابسامان کشورهای منطقه بود. مشاهده این اوضاع، نوعی روحیهٔ تمرّد را در شخصیت او به وجود آورد؛ به گونه‌ای که در نوع شعری وی نیز تأثیر گذاشت و به قصیده‌النثر که نوعی تمرّد از قوانین شعر و رعایت وزن و قافیه و عروض بود، روی آورد و از پیشگامان قصیده‌النثر گردید. او به عنوان یک ناقد اجتماعی به انتقاد از وضع موجود عرب و ضعف و سستی آنها در برابر سلطه جویان و به خصوص اسراییل پرداخته است و آثار خود آنها را به وحدت و یکپارچگی و مقاومت فرا می‌خواند. در تمامی آثار او، اعم از شعر، داستان و نمایشنامه، بن‌مایه‌هایی از مقاومت آشکارا به چشم می‌خورد. هدف از این مقاله، بیان و ارائه جلوه‌های مقاومت در آثار ماغوط است که ابتدا به شرح مختصری از زندگی سیاسی، اجتماعی و ادبی ماغوط می‌پردازد، سپس مظاهر مقاومت را که از مطالعهٔ تمام آثار او استخراج شده، در سه عنوان دعوت به مبارزه و مقاومت، ماغوط و لبنان و ماغوط و فلسطین ارائه می‌کند و به بیان دیدگاه‌های او در این مورد می‌پردازد تا ضمن معرفی وی، حساسیت او را به عنوان یک ادیب عرب، نسبت به مسائل جهان عرب نشان دهد و نقش اشعار و کلمات او را در بیدار سازی ملت برای حفظ عزت و کرامت خود بیان نماید.

واژگان کلیدی

مقاومت - ماغوط - فلسطین - لبنان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۴/۷ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۰/۷/۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: mf_ghadery@yahoo.com

۱ - مقدمه

مقاومت را می‌توان یکی از عناصر تشکیل دهنده وجود انسان دانست چرا که از همان آغاز زندگی، مبارزه بین انسان و طبیعت برای بقا، حفظ و ادامه زندگی آغاز می‌گردد و در سایه این مبارزه است که انسان رشد می‌کند. در زمانی که برخی از قدرت‌های سلطه جو و استعمارگر، به دیگر کشورها هجوم می‌برند و به غارت و چپاول ثروت ملی و طبیعی آنها می‌پردازند، نوعی دیگر از مقاومت، شکل می‌گیرد؛ یعنی ایستادگی در برابر متجاوزان که ضامن حفظ بقا و هویت یک ملت است.

ماغوط، شاعر و نویسنده سوری است که از کودکی با رنج و درد ملت آشنا شده و در دوران نوجوانی اشغال فلسطین و اوضاع نابسامان کشورهای منطقه را نظاره‌گر بوده است؛ در نتیجه، از همان ابتدای شکل‌گیری شخصیت او، نشانه‌هایی از تمرّد در وجود او شکل می‌گیرد. این تمرّد در نوع شعری که بر می‌گزیند - یعنی قصیده‌النثر که خروج از قواعد و قوانین شعری و عدم رعایت وزن و قافیه است، نمود می‌یابد.

او که با دردها و رنج‌های ملت زیسته و نظاره‌گر وضع و حال عرب بوده است، به عنوان یک ناقد اجتماعی به انتقاد از وضع موجود عرب و سکوت و سستی آنها در برابر سلطه جویان و به خصوص اسراییل پرداخته است و تنها راه نجات را در وحدت و یکپارچگی و مقاومت می‌داند و در آثار خود به شیوه‌های مختلف، خواننده را متوجه این مسئله می‌سازد. ماغوط نه به عنوان یک شاعر عرب بلکه به عنوان شاعر انسانیت که درد بشریت را درد خود می‌داند، حاضر است تمامی آنها را به جان بخرد و برای تخفیف آلام آنان از آنان می‌خواهد تا رنج‌های خود را برای او بفرستند: *أیها السجاء فی کل مکان/ ابعثوا لی بکل ما عندکم / من رعب و عویل و ضجر/ أیها الصیادون علی کل شاطئ/ ابعثوا لی بکل ما لدیکم/ من شباک فارغه و دوار بحر/ أیها الفلاحون فی کل أرض/ ابعثوا لی بکل ما عندکم/ من زهور و خرق بالیه/ الی عنوانی... فی ای مقهی/ فی ای شارع فی العالم.*

[ای زندانیان در هر جا/ هر چه ترس و ناله و ملال دارید برایم بفرستید/ای صیادان ساحل/ هر چه تور خالی و دریازدگی دارید برایم بفرستید/ ای کشاورزان در سراسر زمین/ هر چه گل و لباس مندرس دارید برایم بفرستید/ به نشانی من.. در هر قهوه خانه/ در هر خیابان جهان]

او متعلق به یک سرزمین و وطن نیست؛ وطن او جای جای کره خاکی است. مسائل لبنان و اشغال فلسطین، او را به ستوه آورده، عرب‌ها را که تن به ذلت داده و اشغال قدس را نظاره گر شده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. با مطالعه آثار ماغوط می‌توان به موضوعات متنوعی مربوط به وطن عربی دست یافت که از جمله آنها، دعوت و تشویق به مقاومت برای غلبه بر غاصبان و نجات وطن عربی است.

در مورد زندگی و آثار ماغوط، تألیفات زیادی صورت نگرفته است. «خلیل صویلح» در کتاب «اغتصاب کان و اخواتها» مصاحبه‌ها و گفت و گوهای وی با خبرنگاران را جمع آوری کرده است. با مراجعه به این کتاب می‌توان به زندگی نامه ماغوط دست یافت. «فائز العراقی» در کتاب «القصیده الحره محمد الماغوط نموذجاً» پس از طرح مباحثی در مورد قصیده النثر، به بیان تصویرپردازی و انواع آن در شعر ماغوط پرداخته است. «لوی آدم» در کتاب «محمد الماغوط وطن فی وطن» به تحلیل روان‌شناسانه شخصیت ماغوط پرداخته است. در سایت های اینترنتی نیز می‌توان به نوشته هایی در مورد ماغوط دست یافت. اما در مورد مضامین آثار ماغوط و به ویژه مقاومت، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. این نوشتار، پس از شرح مختصری از زندگی سیاسی، اجتماعی و ادبی ماغوط، بن‌مایه‌های مقاومت را در آثار او بررسی کرده و به بیان آرا و نظرات او پرداخته است.

۲- زندگی ماغوط

۲-۱- زندگی خانوادگی

ماغوط در سال ۱۹۳۴ در خانواده‌ای فقیر در سلمیه، از توابع استان حماة سوریه، متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود گذراند و پس از آن وارد مدرسه کشاورزی غوطه شد اما دیری نگذشت که تحصیل را رها کرد و به دمشق

گریخت. او در بیان علت ترک مدرسه می‌گوید: «ناگهان احساس کردم که تخصص من آفات زراعی نیست بلکه آفات انسانی است.» (صویلح، ۲۰۰۲: ص ۳۴) در سال ۱۹۵۵ به دلیل وابستگی به حزب قومی سوسیالیستی سوریه به زندان افتاد. پس از خروج از زندان، مدتی مخفیانه زندگی کرد و سپس به بیروت رفت و در آنجا با «سنیه صالح» که خود ادیب بود، آشنا شد و با وی ازدواج کرد. سنیه رنج‌ها و غم‌ها و احساس غربت او را به جان خرید و زخم‌های روح او را مرهم نهاد. سنیه که خود شاعر بود، ماغوط را از بارزترین افرادی می‌دانست که شعر را از بندگی شکل رها و نقش مهمی در خلق این نوع شعر-قصیده النثر- ایفا کرده است. (الماغوط، ۱۹۹۸: ص ۱۰)

او دو دختر به نام‌های شام و سلافه دارد. شام پزشک است و سلافه فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دمشق است. او بعدها به دمشق بازگشت و سرانجام در فروردین ماه ۱۳۸۶ (۲۰۰۷م) پس از یک دوره طولانی بیماری، بر اثر ایست قلبی درگذشت.

۲-۲- زندگی سیاسی و اجتماعی

ماغوط در دهه چهل، فعالیت خود را در حزب قومی-سوسیالیستی سوریه آغاز می‌کند اما دیری نمی‌گذرد که از این کار خسته می‌شود. او می‌گوید: «من نوجوان بودم. این کار شبیه سنت اجتماعی، مثل ازدواج بود و انسان باید وارد حزبی می‌شد اما خیلی زود از خطابه‌ها و نظریه‌ها احساس خستگی کردم» همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «من طبعاً آشوبگر هستم؛ نه منطقی به چیزی می‌پیوندم و نه منطقی رها می‌کنم. فقیر بودم نوعی نیاز به پیوستن در من ایجاد کرد و حزب، نوعی حمایت برای کسی بود که مال و مقامی نداشت.» (آدم، ۲۰۰۱: ص ۱۳۴)

زندگی سیاسی ماغوط زمانی آغاز می‌شود که به زندان می‌افتد. او در زندان از نزدیک و شخصاً شاهد ظلم و جوری بود که ملت از آن رنج می‌برد.

در اوایل دهه پنجاه، ماغوط مقالات خود را در روزنامه «البناء» و مجله «المضحک المبکی» و «الف باء» منتشر می‌کرد. در این دوره که دوره بعد از

جنگ جهانی دوم بود، تعداد زیادی از نویسندگان ظهور کردند که نوشته‌هایشان فریادهای ملت برای آزادی و استقلال بود و ماغوط نیز یکی از همین نویسندگان است. او در دمشق، سردبیر مجله «الشرطه» بود و بسیاری از نقدهای خود را در صفحه خاصی با عنوان «الورقة الاخيرة» منتشر می‌کرد. همچنین در نیمه دوم دهه هفتاد با مشارکت «زکریا تامر»، نویسنده سوری، در روزنامه «تشرین» فعالیت داشت. از سال ۱۹۷۸ در مجله «المستقبل» که در پاریس منتشر می‌شد، در صفحه‌ای با عنوان «آلیس در سرزمین عجائب» مطلب می‌نوشت. همچنین به طور میانگین، هر دو هفته یک مقاله از او در مجله «الوسط» لندن منتشر می‌شد. (احمد، ۱۹۹۲: ۲۴)

۲-۳- زندگی ادبی

زندگی ادبی ماغوط از ده سالگی آغاز می‌شود. در این سن مشاهده صحنه‌ای که در آن اسب سواری، بی رحمانه بر اسب خود تازیانه می‌زد و با این کار او رهگذران نیز صدمه می‌دیدند، احساسات او را برای سرودن شعر برانگیخت. نوشته‌های ماغوط که سرشار از حس ملی و میهنی است، اعجاب و تقدیر شعرا و نویسندگان معاصر وی را برانگیخته است. او در آثار خود وصف مشکلات و رنج‌های جامعه را با طنز در هم آمیخته و فروپاشی اخلاقی حاکمان منطقه را آشکار کرده است. وی از طنز آوران ممتاز و نامی جهان عرب به شمار می‌آید. زبان گزنده و صریح و لحن بی‌پروای او در طنزهای سیاسی و اجتماعی شهره همگنان و مقبول خاص و عام است. (وفاه محمد الماغوط، kolyom.wordpress.com) سخنانی که او در نکوهش اوضاع حاکم بر جهان عرب نوشته، از نیش‌دارترین حرف‌هایی است که یک صاحب قلم عرب زبان می‌تواند بنویسد.

اوشعر را پناهگاه خود می‌داند و هنگام درد و رنج و آوارگی، بدون توجه به زبان، سبک، خواننده یا ناقد به آن پناه می‌برد؛ همانند انسان بدوی که هنگام فرار از حیوانات وحشی به تنه درخت پناه می‌برد و به نوع درخت کاری ندارد.

ماغوظ در نشر نیز سبکی ویژه دارد. کتاب او با عنوان جنجال برانگیز «سأخون وطنی» تأیید کننده این مطلب است. آنگونه که از عنوان کتاب بر می‌آید، به نظر می‌رسد او به وطن خیانت می‌کند اما با مطالعه کتاب روشن می‌شود که او نه تنها به وطن خیانت نمی‌کند بلکه نوشته‌های او نشان دهنده دلبستگی و عشق شدید او به وطن است.

وی چندین جایزه در شعر و نمایشنامه‌نویسی دریافت کرده است؛ از جمله آنها جایزه «العویس» در زمینه شعر است که در سال ۲۰۰۴/۲۰۰۵ به او اعطا شده است.

در سال ۲۰۰۲ در کتابخانه اسد، نشان درجه یک لیاقت را از «بشار اسد»، رئیس جمهور، سوریه دریافت کرد. همچنین در جشنواره سالانه شعر که در سال ۲۰۰۴ در «سلیمه» برگزار شد، مورد تکریم قرار گرفت. علاوه بر آن، بیشتر آثار داستانی و نمایشی و اشعار او در جشنواره‌های عربی و بین‌المللی جوایزی دریافت نموده است. (alsbah.net) گفته‌های خود ماغوظ در یکی از نوشته‌هایش این مطلب را تأیید می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:

رغمَ الشهادات والجوائز والسيوف والدروع التي تُعْطَى الجُدران
و الأُو التي تُعْطَى صَدْرِي
و التصفيق المدوي أُنِّي ذهبْتُ وُعِدْتُ و حضرت
و كُتِبِي المَتر الی كل لغات العالم.. (الماغوظ، الأعمال الشعرية، ۲۰۰۶، ص ۳۹۴)

[با وجود گواهی‌ها و جایزه‌ها و شمشیرها و مدال‌هایی که دیوارها را پوشاننده/ و نشان‌هایی که بر سینه‌ام آویخته شده/ و کف زدن‌ها هر جا که می‌روم و بر می‌گردم و حاضر می‌شوم/ و کتاب‌های ترجمه شده‌ام به تمام زبان‌های دنیا..]

۲-۴- آثار او

ماغوظ چند مجموعه شعر و تعدادی نمایشنامه طنز انتقادی بر جای گذاشته است.

در سال ۱۹۵۹، اولین مجموعه شعری وی با نام «حزن فی ضوء القمر» منتشر شد. «او در این اثر، سبک جدیدی برای بیان حزن و اندوه ابداع کرد؛ سبکی که در نوع خود بی نظیر بود.» (الموصلی، alenad.com)

در سال ۱۹۶۰، زمانی که مخفیانه در اتاقی کوچک زندگی می کرد، دومین مجموعه شعری خود را با نام «غرفة بملايين الجدران» نوشت. تنها کار او در آن اتاق، خواندن کتاب‌هایی بود که «سنیه صالح» همسر او و «زکریا تامر» داستان‌نویس و دوست وی برایش می آوردند.

سومین دیوان وی با نام «الفرح لیس مهنتی» در سال ۱۹۷۰ منتشر شد. از آثار نمایشی او «ضیعه تشرین» (۱۹۷۴)، «المهرج» (۱۹۹۸)، «خارج السرب» (۱۹۹۹)، «کاسک یا وطن»، «شقائق النعمان» و «العصفور الاحدب» را می توان نام برد. از ماغوط سه اثر دیگر با نام‌های «البدوی الاحمر» (۲۰۰۶)، «سیاف الزهور» (۲۰۰۱) و «شرق عدن غرب الله» (۲۰۰۱) به جا مانده است.

مجموعه آثار وی شامل مجموعه‌های شعری «حزن فی ضوء القمر»، «غرفة بملايين جدران»، «الفرح لیس مهنتی» و دو نمایشنامه «العصفور الاحدب»، «المهرج» و روایه «الارجوحة» در یک کتاب و با عنوان «اعمال محمد الماغوط» چاپ شده است.

همچنین سه مجموعه شعری او شامل «حزن فی ضوء القمر»، «غرفة بملايين جدران»، «الفرح لیس مهنتی» در یک کتاب با عنوان «الأعمال الشعرية» به چاپ رسیده است.

برخی آثار وی نیز به زبان‌های فرانسه، ایتالیایی، انگلیسی و فارسی ترجمه شده است.

۳- ماغوط و مقاومت

۳-۱- دعوت به مبارزه و مقاومت

ماغوط از زمان کودکی، هجوم دشمنان را به وطنی که در آن متولد شده می‌بیند. در جوانی، غصب و اشغال فلسطین را با چشمان خود شاهد است. بنابراین

مبارزه و فداکاری در راه وطن، بخشی از وجود او می‌شود. او به عنوان یک انسان آزادی‌خواه، نمی‌تواند ستم و سلطه‌ظالمان و استعمارگران را نظاره‌گر باشد. از این رو در آثار خود، خلق را به مبارزه با ظلم و بیداد فرا می‌خواند. این فراخوانی زمانی صورت می‌گیرد که او رسالتش را به عنوان نیروی پیشرو انجام داده است اما قادر نیست که یک تنه به تغییر وضع موجود پردازد و با شکوه از برادرانش، رؤیاهای خود را بیان می‌کند:

يا اخوتي

لقد نسيتُ حتى ملامحكم

ايتها العيونُ المثيرة للشهوة

أيها الله

أربع قارات جريحه بين نهدى

كنتُ افكرُ بأننى سأكتسحُ العالم

بعينى الزرقاوين و نظراتى الشاعرية

[ای برادرانم/ من حتی چهره تان را فراموش کرده‌ام/ ای چشم‌های شهوت برانگیز/ ای خداوند/ چهار قاره زخمی در سینه من است/ فکر می‌کردم با دو چشمان آبی و نگاه‌های شاعرانه‌ام همه جهان را تسخیر خواهم کرد] و از لبنان می‌خواهد فریاد زنان به دنبال او حرکت کند:

لبنان.. يا امرأة بيضاء تحت المياه

اصرخُ أيها الأبكم

وارفع ذراعك عالياً.. و اتبعني (الماغوط، الأعمال الشعرية، ۲۰۰۶: ۵۲)

[ای لبنان.. ای زن سفید زیر آب‌ها/ فریاد بزن ای لال/ و دستانت را بالا ببر.. و

به دنبال من بیا]

او که درد بشریت را احساس می‌کند، فریاد خود را فراتر از وطن، منطقه و قاره سکونتش بر می‌آورد و مردم ستم‌دیده همه جهان را به مبارزه فرا می‌خواند. دل مشغولی حقیقی او، کسب شهرت و افتخارات فردی نیست؛ او خود را همانند

پیامبران، حامل رسالتی می‌داند که جامعه را نجات می‌دهد و پیام خود را از طریق نوشته‌هایش به مردم ابلاغ می‌کند.

فَأَنَا نَبِيٌّ لَا يَنْقُضُنِي إِلَّا اللَّحِيَّةُ وَالْعُكَّازُ وَالصَّحْرَاءُ

وَلَكِنِّي سَأُظِلُّ شَاكِيَ السَّلَاحِ

هَكَذَا خَلَقَنِي اللَّهُ

سَفِينَةً وَعَاصِفَةً

غَابَةً وَحَطَّابًا

زَنْجِيًّا بِمُخْتَلَفِ الْأَلْوَانِ

كَالشَّفَقِ، كَالرَّبِيعِ (الماغوط، ۱۹۹۸: ۵۶)

[من پیامبری هستم که تنها محاسن و عصا و صحرا کم دارد/ اما من مسلح باقی خواهم ماند/ خداوند مرا این چنین خلق کرده است/ کشتی و طوفان/ جنگل و هیزم شکن/ زنگی با رنگ های مختلف/ مثل شفق، مثل بهار] او کشتی نجاتی است برای مظلومان و طوفانی سهمگین برای ظالمان؛ هم سازنده است و هم ویرانگر!

ماغوط خود را شاعر مقاومت می‌داند اما نه به شیوه شعرای منبری و آنچه را از طریق شعر محقق نسازد از طریق نمایشنامه یا مقاله یا سناریو محقق می‌سازد. (عبود، awu-dam.org) او معتقد است تمام آثار ادبی اش فریاد علیه ستمکاران و احیای مظلومان است.

مَثَلْتُ أَشْهَرَ الْمَسْرَحِيَّاتِ الْكَلَّاسِيكِيَّةِ..

وَأَفْلَامَ وَمُسَلَّسَاتٍ..

وَكَتَبْتُ الْقِصَّةَ وَالرَّوَايَةَ

وَنظَّمْتُ الشَّعْرَ

وَتَرَجَمْتُ وَأَصَفْتُ وَحَدَقْتُ

وَلَمْ أَعْرِفْ مَهْنَةً إِلَّا وَزَاوَلْتُهَا

وَوَجْهَةً إِلَّا وَقَصَدْتُهَا

وَبَنْظَرَةَ حَائِرَةٍ إِلَى إِلَهِ الْفُصُولِ وَالنُّوَابِغِ وَالْمُتَغَيَّرَاتِ

أدرکتُ أننی لن اكونَ الا خریفاً للطغاة

و ریبعاً للفقراء (الماغوط، البدوی الاحمر، ۲۰۰۶: ۳۱۰-۳۱۱)

[مشهورترین نمایشنامه‌های کلاسیک و فیلم‌ها و سریال‌ها را نمایش دادم/ قصه و داستان نوشتم/ شعر سرودم/ ترجمه کردم، افزودم، حذف کردم/ به هر حرفه‌ای که می‌شناختم، پرداختم/ به هر راهی که می‌شناختم، رفتم/ و با نگاهی حیران به الهه فصل‌ها و ثابت‌ها و متغیرها/ دریافتم که من پاییز برای ستمکاران و بهار برای فقیران هستم]

در قصیده «بکاء السنونو» خطاب به جمهور مردم، آنها را به انقلاب دعوت می‌کند و می‌گوید:

یا شعبی احتضنی

انت الأبُّ الحَکیم

و أنا الطفلُ الضال

انت السیلُ الجارف..

[ای ملت مرا در آغوش گیر/ تو پدر حکیمی/ و من طفل گمراه/ تو سیل

خروشان]

و بعد، از اینکه به دلیل مشغول شدن به مسائل جزئی یکدیگر را فراموش کرده‌اند، احساس گناه می‌کند و در مورد ضرورت وحدت و حضور در میدان مبارزه و رویارویی واقعی برای ناپود کردن حضور ظالمان می‌گوید:

کلانا أساءَ للآخر

لنُجرح أصابعنا

و لیشرب کلُّنا من دم الآخر

و لنتآخی..

و لنمض و حیدین

ضدَّ الزمن ضدَّ العاصفة (الماغوط، ۱۹۹۸: ۲۲۴)

[ما به یکدیگر بدی کردیم/ باید انگشتانمان را مجروح کنیم/ باید هر یک از ما قطره‌ای از خون دیگری را بنوشد/ باید با هم برادر شویم/ باید هر دومان حرکت کنیم/ علیه زمانه، علیه طوفان]

و رؤیاهای قدیمی‌اش را که همان آزاد سازی وطن است، به یاد می‌آورد و می‌گوید:

حُلْمی القَدِیمِ

وَطَنٌ مُّحْتَلٌّ أَحْرَرُهُ (الماغوط، البدوی الاحمر، ۲۰۰۶: ۲۳)

[رؤیای دیرینه من / وطن اشغال شده‌ای است که آن را آزاد سازم]

و مردم را به استمرار مقاومت، به عنوان تنها راه به حقیقت پیوستن این رؤیاها فرا می‌خواند.

أَطِيلِي مِنْ مُقَاوَمَتِكَ

إِيْتِهَآ الْأَمْعَاءُ الْخَاوِيَةَ

وَ الشِّفَاةُ الْعَطَشِي

وَ الْعِيُونَ الدَّامِعَةَ

وَ السَّوَاعِدُ النَّحِيلَةَ (همان)

[ای معده‌های خالی / و لب‌های تشنه / و چشمان اشکبار / و بازوان لاغر /

مقاومتان را ادامه بدهید]

ماغوط برای تشویق به مبارزه، آحاد ملت را در برابر واقعیت تلخ اشغال

سرزمینشان و تبعات ناشی از آن قرار می‌دهد.

إِنْ أَرْضُنَا مُحْتَلَّةٌ

وَ الْمَقَاوِمَةُ مُشْرَدَةٌ

وَ اقْتِصَادُنَا مُنْهَارٌ

وَ قَضَيْتَنَا بِيَدِ الْغَرْبِ

وَ سَلَاخُنَا بِيَدِ الشَّرْقِ

وَ الْعِلْمُ الْإِسْرَائِيلِي يُرْفِرِفُ عَلَّنَا

[سرزمین ما اشغال شده/ مقاومت از هم پاشیده/ اقتصادمان فرو پاشیده/ مسئله ما در دست غرب و سلاح ما در دست شرق است/ و پرچم اسراییل، آشکارا در اهتزاز است]

و احزاب و جنبش‌ها و متفکران و نظریه‌پردازان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: فَشُكْرًا لِلْجَمِيعِ شُكْرًا لِلْأَحْزَابِ وَالْقُوَى وَالْحَرَكَاتِ الْيَسَّارِيَّةِ وَالْيَمِينِيَّةِ الْمُعْتَدِلَةِ وَجَمِيعِ الْمُفَكِّرِينَ وَالْمُنْظَرِينَ فِي الْوَطَنِ الْعَرَبِيِّ مِنْذُ عَامِ ١٩٤٨ حَتَّى الْآنَ (آدم، ۲۰۰۱: ۲۰۸)

و در برابر این واقعیت تلخ، چیزی جز انقلاب نمی‌پذیرد.

كُلُّ مَا أَرِيدُهُ هُوَ الْوُصُولُ

بِأقصى سرعة الى السماء

لَأَضَعَ السُّوْطَ فِي قَبْضَةِ اللَّهِ

لَعَلَّهُ يُحَرِّضُنَا عَلَى الثَّوْرَةِ (اعمال، ۱۹۹۸: ۲۰۷)

[فقط می‌خواهم با سرعت تمام به آسمان برسم/ تا تازیانه را در دست خدا قرار دهم/ شاید او مارا به انقلاب برانگیزد]

او مردم را در سلطه‌گری ستمکاران مقصر می‌داند زیرا معتقد است آنها با سکوت خود در برابر ظلم، ستمکاران را قوی‌تر می‌کنند.

إذ كَيْفَ أَسْمَحُ الْمُسْطَهَّدَ بِقَوْلِهِ لِلْأَضْطِهَادِ، هُوَ لَا يَفْكَرُ بِأَنْ يَنْقَلِبَ عَلَى مُسْطَهَّدِيهِ (آدم، ۲۰۰۱: ۲۰۶) چگونه مظلوم را به خاطر پذیرفتن ظلم ببخشم. او به انقلاب علیه ظالمان نمی‌اندیشد]

آنگاه شجاعت و جانفشانی گذشتگان را متذکر می‌شود که قهرمانانه مرگ را به جان خریدند اما در برابر مهاجمان ایستادگی کردند.

يَا عَتَبَتِي السَّمْرَاءُ الْمُسْوَهَةَ

لَقَدْ مَاتُوا جَمِيعاً أَهْلِي وَ أَحِبَابِي

مَاتُوا عَلَى مَدَاخِلِ الْقُرَى

و أَصَابَهُمْ مَغْرُوسَةٌ كَالشُّوكِ فِي الرِّيحِ (همان: ۳۸۲)

[ای آستانه های گندمگون از شکل افتاده/خانواده‌ام، دوستانم همگی بر
ورودی شهرها مردند/و باد انگشتانشان را چون خار درو کرد]

آن‌ها همگی مردند اما مرگی قهرمانانه چرا که در خانه‌های خود به انتظار
دشمن نشستند بلکه در ورودی شهرها و بدون سلاح، جلوی دشمن ایستادند و
مقاومت کردند و همچون خاری که در برابر باد درو می‌شود، کشته شدند. اما این
مرگ، عزت و کرامت را برای افراد جامعه و وطن به دنبال دارد. از نظر ماغوط،
فداکاری و جانفشانی، غلبه مرگ به خاطر انسانیت بر مرگ انسانی است.

ماغوط، تنها راه رسیدن به حقوق از دست رفته را قدرت و عزم و اراده
خستگی‌ناپذیر می‌داند، حتی تعابیری که در این موارد به کار می‌برد، تعابیری قوی
و استوار است.

الكلمةُ الحَمراءُ الشَّدیدَةُ هی مِخدَعی و حُقولی (الماغوط، ۱۹۹۸: ۳۵) [کلمه
سرخ محکم، ذخیره و جولانگاه من است]

او تأکید می‌کند که تنها راه حل مسئله، مبارزه است که نیاز به هوشیاری
دائمی و شجاعت دارد و از اینکه عرب‌ها دچار ترس شده و در خواب غفلت فرو
رفته‌اند، ابراز نگرانی می‌کند. العربی الذی لایجرؤ من الذلِّ والخوف علی رفع
رأسه لرؤية القمر، کیف سینتصر علی غزاة القمر؟
و در انتقاد از عرب‌ها به شیوه طنز می‌گوید:

ثمَّ یا الهی کلِّ الاوطان تنام و تنام، و فی اللحظة الحاسمة تستيقظ إلا الوطن
العربی فیستيقظ و یستيقظ و فی اللحظة الحاسمة ینام. (الماغوط، ساخون
وطنی، ۲۰۰۶: ۳۰۱)

[ای خدای من همه سرزمین‌ها می‌خوابند و می‌خوابند و در لحظه حساس بیدار
می‌شوند، جز وطن عربی که بیدار است و بیدار و در لحظه حساس می‌خوابد.]

و با پرسشی تلخ، آن نسلی را که با وجود حضور گسترده استعمار به خود
اجازه می‌دهد بخوابد، مورد سرزنش قرار می‌دهد.

کیفَ یسمحُ ای منا نحنُ أبناءَ هذا الجیلِ لِنفسه بالنوم و الاستعمارُ فی کلِّ

[چگونه هر یک از ما فرزندان این نسل، زمانی که استعمار همه جا حضور دارد، به خود اجازه خواب می‌دهد؟]
از نظر او، چنین نسلی، نسلی بی‌ریشه و بی‌هویت است که حق افتخار کردن به گذشتگان و آباء و اجداد خود را ندارد.

... إن الأمة التي تنام كما يقول برتراندراسل هي أمة لا يحقُّ لها حملُ هويتها و الانتسابُ الى ماضيها. (همان: ۴۱۲) [آمتی که در خواب به سر می‌برد، آمتی است که به گفته برتراند راسل، شایستگی بر دوش کشیدن هویت و انتساب به گذشته را ندارد]

مدت‌ها در انتظار حرکت انقلابی مردم نشسته اما زنگ ساعت انقلاب هرگز به صدا در نمی‌آید و او فکر می‌کند که این ساعت با نبض «جمال عبد الناصر» کار می‌کرده و الآن زیر خروارها خاک دفن شده است.

... و صَمَمْتُ أَنْ لَا اعْتَرَفَ بِأَيَّةِ سَنَةِ جَدِيدَةٍ أَوْ قَدِيمَةٍ وَأَنْ لَا اطْلُبَ تَحْقِيقَ أُمْنِيَّةٍ أَوْ حُلْمٍ إِلَّا عِنْدَمَا تَدْقُ سَاعَةُ الْعَمَلِ الثَّوْرِيِّ هَذِهِ دَقَاتِهَا الشَّهِيرَةُ الرَّائِعَةُ. وَانْتَظَرْتُ وَانْتَظَرْتُ وَفَرَعْتُ اجْرَاسَ الْكِنَائِسِ وَاطْلَقْتُ ابْوَاقَ السِّيَّارَاتِ، ... وَ أَنَا انْتَظَرْتُ دُونَ جَدْوَى.

یبدو أنَّ سَاعَةَ الْعَمَلِ الثَّوْرِيِّ الَّتِي تَعْمَلُ عَلَيَّ «النَّبْضُ» كَانَتْ فِي مِعْصَمِ عَبْدِ النَّاصِرِ عِنْدَمَا دَفَنُوهُ وَ أَهَالُوا عَلَيْهِ التَّرَابَ.

أو أَنَهَا فِي الْأَصْلِ كَانَتْ تَعْمَلُ عَلَيَّ «الْبَطَّارِيَّةُ» (الماغوط، سیاف الزهور، ۲۰۰۶: ۳۶۳)

و اعتراف می‌کند با وجود تلاش‌هایی که به کار برده و کارهای غیر ممکن را ممکن ساخته، نتوانسته است مردم را به انقلاب وا دارد.

و لكن من جهةٍ أُخرى، لقد درَّبتُ الدَّبِيَّةَ عَلَى الرِّقْصِ

و القَرْدَةَ عَلَى الْغِنَاءِ

و الْبَلَابِلَ عَلَى النَّعِيقِ

و النَّمْلَ عَلَى الْفَوْضَى

و الثَّلَبَ عَلَى الْوَفَاءِ

و الكلبَ على الغدر...

و لَمِ اسْتَطَعِ تَدْرِيبَ انْسانِ عَرَبِيٍّ واحِدٍ على صُعودِ الباصِ مِنَ الخَلْفِ و النَزولِ
من الأمامِ، فكيف بتدريبه على الثورة. (الماغوط، سأخون وطني، ۲۰۰۶: ۸۸)

و از این که قادر به تغییر چیزی در این جهان نیست، فایده‌ای در نوشتن نمی‌بیند
و نومیدانه می‌گوید:

ما الفائدةُ من أن تكون قادراً على كتابة أي شيء في هذا العالم و لست قادراً
على تغيير أي شيء في هذا العالم (همان: ۲۷۴)

کشورهای عربی بدون هیچ تغییر و تحول و بی‌شرفتی، قدم به قرن بیست و
یکم گذاشته‌اند؛ همانگونه که پشه‌ای وارد اتاق پادشاه می‌شود.

لم يبقَ من أجراسِ الثورةِ سوى الصدى

و لا من جِوَادِ الشعرِ سوى اللجامِ

و لا من طَريقِ الحَريّةِ سوى الحَواجزِ الطَيّارةِ و الثابتهِ..

نعمَ دَخَلنا القرنَ الحادى و العشرين

و لكن كما تدخُلُ الذبابةُ غرفةَ المَلِكِ (الماغوط، شرق عدن غرب الله، ۲۰۰۷:

۳۹)

ماغوط نسبت به این وضعیت، واکنش نشان می‌دهد و برای رهایی از این
وضع، فریاد بر می‌آورد.

لقد آن الأوان

لتمزيق شيء ما (الماغوط، ۱۹۹۸: ۹۱)

[زمان از هم دریدن همه چیز فرا رسیده است]

و تنها راه را مبارزه می‌داند و هرگونه سازش یا راه‌حل وسط را رد می‌کند؛

چنان که می‌گوید: و لا توجد عندي حلولٌ وُسْطى، أنا لا احبُّ اللونَ الرمادى إلا
فى اللباسِ، اكرههُ فى الكتابةِ و المعاملةِ و الحياةِ (آدم، ۲۰۰۱: ۲۰۴)

تنها راه مبارزه، استواری و ثبات در راه عقیده و رسیدن به هدف است. در

این صورت، انسان می‌تواند به اهداف والای خود دست یابد.

لَا يُمَكِّنُكَ أَنْ تَصِيبَ أَيَّ هَدَفٍ وَ يَدُوكَ تَرْتَجِفُ (الماغوط، سیاف الزهور، ۲۰۰۶: ۲۱۸)

برای رسیدن به پیروزی، سلاح و ثروت کافی نیست بلکه باید صف‌های مردم متحد شود؛ از این رو در خطابی اصلاحی و قوی، همه را مورد خطاب قرار می‌دهد و لزوم وحدت را به آنها گوشزد می‌کند.

حَتَّىٰ لَوْ اِمْتَلَكْتَ الْعَرَبُ كُلَّ اسْلِحَةِ الْعَالَمِ وَ سَيَطَّرُوا عَلَيَّ كُلَّ ثَرَوَاتِهِ، وَ ضَمَّنُوا كُلَّ اصْوَاتِهِ وَ قَرَارَاتِهِ، فَلَنْ يَعْرِفُوا طَعْمَ النُّصْرِ وَ سَيَطَّلُ الْوَطْنَ الْعَرَبِيَّ يَشْعُرُ بِنَخْرَةٍ فِي خَاصِرَتِهِ وَ غُصَّةٍ فِي حَلْقِهِ وَ بِالشَّلَلِ فِي اطْرَافِهِ مَا لَمْ يَرْتَفِعْ صَوْتُ الْوَحْدَةِ مِنَ الْمُحِيطِ إِلَى الْخَلِيجِ فَوْقَ أَيِّ صَوْتٍ آخَرَ، وَ وَحْدَةِ الْجَذُورِ قَبْلَ وَحْدَةِ الْأَغْصَانِ وَ بَدُونِهِ سَيَطَّلُ الْعَرَبُ سَخْرِيَةَ الْعَالَمِ كَمَنْ يَلْعَبُ كُرَةَ الْقَدَمِ بِيَدَيْهِ وَ كُرَةَ السَّلَةِ بَقَدَمَيْهِ. (آدم، ۲۰۰۱: ۲۰۱)

وحدت مورد نظر ماغوط که به پیروزی منتهی می‌شود وحدت عام است و اختصاص به سرزمین خاصی ندارد؛ وحدت در اصول و ریشه‌هاست.

و در تأکید بر وحدت و قدرت آن در ایجاد تغییر می‌گوید:

إِنْ اِصْبَعًا وَاحِدَةً لَا يُمَكِّنُهَا اِيقَافٌ ذُبَابَةٌ، إِذَا كَانَ مَا يَجْرِي فِي عُرُوقِهَا دَمٌ ذُبَابٌ لَا دَمٌ نَسُورٌ، أَعْطِنِي خَمْسَ أَصَابِعٍ مُطَبَّقَةٍ بِأَحْكَامِ عَلَيَّ شَيْءٍ مَا بَايْمَانَ لِأَغْيِرَ لَكَ وَجْهَ الْأَرْضِ كَمَا تُغَيِّرُ قَمِيصَكَ الْقَعْدِرِ هَذَا. (الماغوط، ۱۹۹۸: ۲۵۱) در صورتی که دست‌ها مشت گردند می‌توان، همچون عوض کردن لباس کثیف، چهره زمین را تغییر داد.

۳-۲- ماغوط و لبنان

لبنان وطن دوم ماغوط است. می‌توان گفت که توانایی ادبی ماغوط در لبنان رشد کرده و کمال یافته است؛ بنابراین لبنان و مسائل آن در آثار ادبی ماغوط، حضور بارزی دارد. او در مقالاتش به وضعیّت شهروندان لبنانی و اختلافاتشان اشاره می‌کند و تا حدودی به بیان دخالت برخی عرب‌ها و بیگانگان در ایجاد آن مشکلات می‌پردازد. همچنین در آثار او تصاویری از موضع برخی عرب‌ها در برابر حوادث و تحولات لبنان دیده می‌شود.

در مقاله «العقد الفرید» از احزاب ملی لبنان و جبهه مقاومت ملی و رابطه

آن با عرب‌ها می‌نویسد و می‌گوید:

... و سعید عقل یکی لبنان

و لبنان یکی الجنوب

و الجنوب یکی المقاومة

و المقاومة یکی العرب

و العرب یکیون مصر

و مصر یکی الجميع... (احمد، ۱۹۹۲: ۶۸)

از این طریق بیان می‌کند که عرب‌ها مقاومت ملی را فقط با کلام پشتیبانی می‌کنند اما در عمل، همه نگاه‌ها متوجه مصر و کمپ دیوید است.

در مقاله «سوبر مارکت الشرق الأوسط» ماغوط هشدار می‌دهد که لبنان فراموش و به تدریج از عرصه هستی محو خواهد شد.

... مهاجر: عندك شريط (لبنان یا اخضر حلو)؟

البائع: لا

المهاجر: (خضرا یا بلادی خضرا)

البائع: لا

مراهق: عندك صورة لنجلاء فتحي في باريس؟

البائع: لا. عندی صورة بیغن بالقاهرة و شارون فی صیدا (الماغوط، سأخون

وطنی، ۲۰۰۶: ۱۲۹)

در مقاله «تقدم ملموس» به بیان وضع لبنان و ارتباط کشورهای عربی و کشورهای بیگانه می‌پردازد و بیان می‌کند که برای آن‌ها منافع خودشان اهمیت بیشتری دارد و هیچ‌کدام در گفتار و در عمل صادق نیستند و همه راه‌حل‌ها و پیشنهادهایشان مطابق با خواسته اسرائیل است.

المحطة الأولى: کنا دائماً مع لبنان و سیادته. و نحن کدولة مواجهة، فما توافق

عليه دول مواجهة نحن موافقون عليه.

دولتۀ مواجهه: کُنّا دائماً مع لبنان و حُرّیتِه و سیاسَتِه. و نحن کدولتۀ مواجهه، فما توافَقَ علیه دول المساندة نحن موافقون علیه.
دولتۀ مساندة: کُنّا دائماً مع شعب لبنان و سَعادة لبنان... و ما توافَقَ علیه الجامعة نحن موافقون علیه.

الجامعة العربية: کان لبنان و لا يزال عضواً فعالاً فی الجامعة... و لذلك ما توافَقَ علیه جمیع الدول العربية دون استثناء نحن موافقون علیه، بما فی ذلك مصر.
مصر: نوافَقُ علی ما توافَقَ علیه الدول المُنَحَصرة فقط.....
القوات الدولية: و نحن موافقون اذا وافَقَت قوا تُ سَعَد حداد.
سعد حداد: و أنا موافقٌ اذا وافَقَت... اسرائیل. (همان: ۹۷-۱۰۰)

۳-۳- ماغوظ و فلسطین

می توان گفت که عمیق ترین دل مشغولی ماغوظ مسئله فلسطین و تاریخ غم-انگیز آن در طی بیش از نیم قرن است. از مقاله «شارلی و المبادرة» می توان این مسئله را به وضوح دریافت آنجا که می گوید:

... قال: و ما هی القضية التي تشغل تفکرک الآن.

قلت: الآن و الی الأبد، قضية فلسطین طبعاً.

قال: ألا یکفی ما قاسیناه حتی الآن بسبب هذه القضية، و ما جرّته علی أرضنا و حریتنا و اقتصادنا و آدابنا من دمار و خراب و تشویه.

قلت: حتی ولو کم یبق حَجْرٌ علی حَجْر، و حرفٌ فوقَ حرف، لن نتخلّى عن حَبّة ترابٍ من ترابها، عن بُرتقاله أو کریفونه واحدة من بیاراتها. (همان: ۳۴۸)
به صراحت اعلام می دارد که از ذره‌ای از خاک فلسطین نخواهد گذشت حتی اگر به قیمت از دست رفتن همه چیز باشد.

ماغوظ مسئله فلسطین را اصل و دیگر مسائل را فرع می داند و در یک تصویر زیبا، آن را چون خورشید می داند که دیگر مسائل همچون دیگر سیارات به دور آن می چرخند.

لا أحدَ یَشکُّ للحظة واحدة بأن الشُّغلَ الشاغلَ لمُعظَم زعماء و قادة المنطقه.. هو معالجة القضايا المُرَمّنة و المُستجدة التي تواجه بلادهم و شعوبهم کالاستعمار و

الاحتلال... و علی رأس هذه القضايا جميعاً هي قضية فلسطين فهي ثابتة كالشمس و كلُّ القضايا الأخرى تَلْفُ و تدور حولها (الماغوط، سيف الزهور، ۲۰۰۶: ۲۴۹).

اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که آن را مقدم بر تمام خواسته‌ها و نیازهای ضروری خود، حتی خوردن و آشامیدن می‌داند تا جایی که وقتی به قهوه‌خانه می‌رود، ابتدا از گارسون، عقب‌نشینی اسرائیل و به رسمیت شناخته شدن ملت فلسطین را می‌خواهد و می‌گوید:

أنا من الناحية السياسية فسأدخل الى المقهى و إذا ما سألتني الكرسون ماذا أشرب سأقول له: أريد انسحاب اسرائيل من جنوب لبنان و الاعتراف بحقوق الشعب الفلسطيني و دعم الجبهة الشرقية و ضرب المصالح الأميركية في المنطقة... و بعد ذلك أريدُ فنجان قهوة. (الماغوط، سأخون وطني، ۲۰۰۶: ۳۲۱)

ماغوط عمده‌ترین مشکل را تفرقه می‌داند. او در مقاله «طفح جلدی» از مسئله تجزیه و تفرقه ایجاد شده در سازمان آزادی‌بخش فلسطین که به جای یک سازمان متحد به چند سازمان تقسیم شده، انتقاد می‌کند.

... تكتَّب عن اليمين فيزَعَل اليسار، تكتب عن اليسار فيزَعَل اليمين، تكتب عن جماعة عرفات فتأخذ جماعة أبو موسى على خاطرها، تكتب عن جماعة أبو موسى فتأخذ جماعة عرفات، فالكل حساسٌ و شاعريٌّ و بشرته السياسية لا تحتمل النسيم الغليل في هذه المرحلة...» (همان: ۹۰)

او علت شکست عرب و موفقیت اسرائیل را در و چندگانگی آن‌ها می‌داند؛ زیرا عربها که چندین دولت و ارتش و پارلمان و دستگاه‌های امنیتی داشته، در برابر دولت‌ها، سیاست‌های متفاوت دارند، همیشه شکست می‌خورند و در مقابل، اسرائیل با داشتن یک دولت و ارتش و پارلمان و موضع واحد در تمام زمینه‌ها، همیشه پیروز است.

كان أمامي شيان لا ثالث لهما: العرب و اسرائيل.

هي دولة واحدة و نحن ۲۲ دولة.

هي عندها جيش واحد و نحن عندنا ۲۲ جيشاً.

هي عندها برلمان واحد و نحن عندنا ۲۲ برلماناً.

هی عندها شعباً واحد و نحن عندنا ۲۲ شعباً
هی عندها موقف واحد من المقاومة الفلسطينية و نحن عندنا ۲۲ موقفاً منها...
هی عندها سياسة واحدة تُجاء كل دولة صديقة أو عدوة و نحن عندنا ۲۲
سیاسة تجاء كل دولة صديقة و عدوة.

هی عندها اذاعة واحدة، و نحن عندنا ۲۲ اذاعة.
و هی عندها جهاز واحد للأمن و نحن عندنا فی كل شارع و كل مضرب بدو
۲۲ جهازاً للأمن. و مع ذلك دائماً لا تراها إلا مُتَصِرَةً علينا فی كل مَجَال.
و نحن لا ترانا الا مهزومین نائمین علی صدر تلك الدولة أو فی أحضان ذلك
المؤتمر. (الماغوط، سأخون وطنی، ۲۰۰۶: ۳۵۸) اشاره می‌کند که عرب‌ها به دلیل
نداشتن اعتماد به نفس، همیشه به دولت‌های دیگر و اجلاس‌ها و کنگره‌ها تکیه
می‌کنند. وی موضع‌گیری نادرست عرب‌ها را در برابر این قضیه، همانند عکس‌العمل
صاحب‌خانه‌ای می‌داند که به دزد اجازه ورود به منزل خود را می‌دهد.

و موقفاً اکثر الاطراف صدقاً علی الساحة العریبة و أشدهم حرصاً و اخلاصاً
لفلسطين و شعب فلسطين لا یختلف عن موقف من اقتنم اللصوص بیته فسمح لهم
بالمدخل، ثم بغيره الضیوف، ثم بغيره النوم، فالحمام، فالمطبخ فالحدیقة فالسور
الخارجی، فالشارع.

اما تأکید می‌کند که فلسطین بازیچه نیست که هر کس به سلیقه و مصلحت
خود با آن بازی کند بلکه همچون گردنبندی بر گردن عرب، تارهای سفید مو
روی سرها، شاخه سبز در هر صبحگاه و قاب سیاه در هر خانه است.

... لا أیها السیدات و السادة، ففلسطين لیست لعبة یمکن فکؤها و ترکیبها
حسب مزاج هذا و مصلحة ذاك، إنها أطواق الخزر حول أعناقنا و خطوط الشیب
فی رؤوسنا، الغصن الأخضر فی كل صباح و الاطار الأسود فی كل بیت. (همان: ۲۹۹)

با رها شدن ناگهانی مسئله فلسطین توسط عرب‌ها و پرداختن آن‌ها به دیگر
مسائل، به اسرائیل این فرصت داده می‌شود تا دیگر سرزمین‌های باقی مانده را نیز
به اشغال خود در آورد. ماغوط به گونه طنز این مسئله را مطرح می‌کند و می‌گوید.

فجأة و دون سابق انذار ركنوا جانباً قضية فلسطين و تعرّصت المفاوضات على المسارات كلها، و استمرار قصف الجنوب و حصار العراق و احتمال تقسيمه الى حارات و أزقة... و كرسوا كل طاقاتهم و جهودهم للدفاع عن اللغة العربية و الذود عن حياضها و شن حرب لاهوادة فيها ضد اللهجات المحلية التي تهددها....

و تَشَكَّلَت اللجان و رَصَد الميزانيات و أعدت لوائح الكتب و المؤرشفين و الوراقين

..... و قد تحتل اسرايل ما تبقى من الأراضى العربية المحتلة و كل ما عليها

من مجامع لغوية، قبل أن يتفق أربابها على تفسير كلمة «احتلال» أو ايجاد الجذر اللغوي لها و كأنهم يسمعون بها لأول مرة فى حياتهم. (الماغوط، سيف الزهور، ۲۰۰۶: ۳۱)

در این عبارات پایانی با طنزی تلخ، مشغول شدن عرب به ظواهر و رها کردن اصل مسئله را متذکر می شود؛ چیزی که آن ها را به سوی شکستی تلخ سوق داد.

به نظر ماغوط، عرب ها با وجود اشغال فلسطین نمی توانند در رفاه و آسایش زندگی کنند و از آسایش و راحتی بگویند. و اگر چنین چیزی برای آنها فراهم شده باشد، به بهای از دست دادن فلسطین و چشم پوشی از مبارزه برای آزادی آن است. از نظر او، زمانی عرب ها به رفاه و آسایش حقیقی دست می یابند که در مبارزه خود به پیروزی دست یافته باشند؛ به همین دلیل در مقاله ای از زبان یک مقام مسئول عرب که در جمع عمومی، خطاب به مردم از زندگی جدید و رفاه و امکانات آن در مقایسه با گذشته، از منازل بزرگ و مرفه، انواع غذاها، لباس ها و... سخن می گوید و دست یابی به آنها را نتیجه مبارزه علیه فقر و جهل و گرسنگی... می داند، نقل می کند:

و كل هذا ايها الاخوة، لم يأت من فراغ بل هو ثمن كِفاحنا المُستمر و نضالنا الشرس ضد الفقر و الجهل و المرض و الجوع و التخلف.

و نویسنده از زبان یک رهگذر، آن را بهای فلسطین می داند.

عابر سبیل: بل ثمنُ فلسطین. (همان: ۶۶)

ماغوط عرب‌ها را برای بازپس‌گیری میراث گذشته و همچنین فلسطین ضعیف می‌داند. آن‌ها که در برابر انواع موانع و بازرسی‌ها حتی نمی‌توانند به خانه خود باز گردند، چگونه می‌توانند به مرزهای سال ۱۹۶۷ برگردند.

يقول لي المؤرخون و اللغويون... عُد إلى التُّراث....

ثم كيف يعودُ الانسانُ العربی الى تراثه قبل ألفی عام و هو لا يستطيع العوداً الى حدود الـ ۶۷؟ ثم كيف يعود الى حدود الـ ۶۷ و هو لا يستطيع العوداً الى بيته إلا بعد مائة حاجز و نقطة تفتيش؟ (الماغوط، سأخون وطنی، ۲۰۰۶: ۴۰۸)

تا زمانی که وحدت وجود نداشته باشد و اختلاف‌نظرها برای آزادی فلسطین فراوان باشد، نمی‌توان به هدف اصلی رسید. تنها راه رسیدن به هدف، خود عرب‌ها هستند و امید بستن به کمک بیگانگان، کاری بیهوده است. این مسئله را ماغوط به شیوه طنز و از طریق گفتگوی بین یک گوینده و شنونده رادیو به خوبی بیان می‌کند.

إذاعة رقم ۱۷: إن طريقنا الى فلسطين لا بد أن تمر من بيروت.

المستمع: و من جونية

إذاعة رقم ۱۹: و من موسكو.

إذاعة رقم ۲۰: و من واشنطن

المستمع: من كثرة الطرق التي أصبحت تؤدي الى فلسطين صارت القضية في

حاجة الى ادارة المرور. (همان، ص ۳۹)

سرانجام به این نتیجه می‌رسد که قبل از آزادسازی فلسطین، باید عقل عربی را آزاد ساخت که بسیار سخت‌تر از آزادی فلسطین است. او نمی‌داند چگونه و به چه وسیله‌ای تحقق این امر ممکن است و از کجا باید آغاز کرد.

إذن قبل تحرير فلسطين يجبُ تحرير العقل العربي و مع أن هذه المهمة أكثرُ صعوبةً من تحرير فلسطين نفسها، فلنفترض أن الجميع آمنوا بها و بضرورة العمل على تحقيقها. فمن أين نبدأ و بأية وسائل؟

بالسيف أم بالقلم؟

بحرية التفكير أم بحرية التكفير؟

بالولاء للنظام أم للموهبة؟

باستلهام الماضي أم باستقراء المستقبل؟

بزيادة الانتاج أم بالإضراب عن العمل...؟

و سپس بر حساس ترین نقطه، انگشت می گذارد و می پرسد:

بوحدة الصف الفلسطيني؟ أم الصف العربي؟ أم الصف الإسلامي و بأيهما نبداً؟

(الماغوط، سیاف الزهور، ۲۰۰۶: ۲۸)

شاید ماغوط با این سؤال قصد دارد بگوید که فلسطین یک مسئله محلی و قومی نیست بلکه به همه جهان اسلام ارتباط دارد و باید مسئله مشترک تمامی مسلمانان در تمامی نقاط جهان باشد که یک دشمن مشترک دارند و آن اسرائیل است.

از دست دادن فلسطین، حتی گذشتگان را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ آنها از نسل های پس از خود خواهند پرسید که چگونه اجازه دادند فلسطین از دستشان برود و چگونه می توان این ننگ را تحمل کرد. ماغوط این مسئله را از زبان «صقر»، از اجداد عرب، مطرح می کند و می گوید:

صقر: باسمهم جميعاً جئت أسألكم كيف أضعتم فلسطين و الاندلس و الاسكندرون؟ و بآى وجه بعد ذلك تأكلون و تشربون و تمرحون؟ (الماغوط، ۱۹۹۸: ۳۷۹)

اما او در ضمن بدبینی، خوش بین است و از مخاطبان خود می خواهد که از سخنان او ناراحت نشوند زیرا بالأخره فلسطین آزاد خواهد شد و میراث عرب دوباره باز خواهد گشت و عدالت جهان را فرا خواهد گرفت.

انا متشائمٌ و متطيرٌ، فلا يأخذن أحدٌ بكلامى....

إن شاء الله تُحرر فلسطين و تُستعاد الاندلس... و تُحقق العدالة فى المنطقة و فى

العالم كله. (الماغوط، سأخون وطنى، ۲۰۰۶: ۳۵۷)

در «خارج السرب» نیز ماغوط از زبان «جولیت»، یکی از شخصیت های

نمایش، مقاومت را تنها راه حل مسئله فلسطین می داند.

جولیت: لازم نعمل شی نتحدی فيه اللجنة و العالم كلو و التحدى مقاومة. و

انت ما بتحب المقاومة و اطفال الحجارة يا عاطف؟

عاطف: طبعاً، دخیل عیونهن بس شو صار فیهن.
جولیت: هلاً انت مع المسرح و لا مع القضية؟ (الماغوط: ۱۰۳)
و همین مسئله را در یک گفتگوی دو نفره بین زوج و صراصیر در «سأخون وطنی» تکرار می‌کند.

الزوج: و ماذا نَفعل اذا كانت كلُّ دول العالم تَقِف وراء اسرايل؟
الصراصیر: لأنکم لم تَقفوا مرةً واحدةً أمامها.
الزوج: و ما العملُ الآن.
الصراصیر: الثورة، المقاومة الشعبية، الكفاح المسلح (الماغوط، سأخون وطنی،
۲۰۰۶: ۴۸۱)

نتیجه

تحمل شرایط سخت دوران کودکی و نوجوانی، شالوده اصلی شخصیت ماغوط را پی ریزی کرده است. او دارای روحیه‌ای حساس است که تاب تحمل شقاوت و ستم و ... را ندارد. وی در کودکی از دیدن منظره‌ای از شلاق خوردن آزرده خاطر می‌شود و از آن پس به مبارزه با بی رحمی، شقاوت و توهین به انسان بر می‌خیزد.

ماغوط با سلاح کلمه به میدان می‌آید و از طریق آگاهی بخشی و فعالیت فرهنگی با توده‌ها ارتباط برقرار می‌کند آن‌ها را با حقوق خود آشنا می‌سازد و برای احقاق این حقوق، مردم را به مبارزه فرا می‌خواند. این دعوت، جنبه عام و خاص دارد. او علاوه بر هم میهنان خود، همه انسان‌ها را به مبارزه با ظلم و ستم و تجاوز فرا می‌خواند و در این میان، لبنان و فلسطین برای او اهمیت بیشتری دارد.

ماغوط در نقش منتقد اجتماعی ظاهر می‌شود و برای آگاهی بخشیدن و مقابله با ظلم و ستم و فشار به شعر و داستان و نمایشنامه روی می‌آورد تا پیام عزت و کرامت انسانی را به گوش جهانیان برساند؛ به همین دلیل به قصیده‌النثر که مجال گسترده‌تری برای بیان دیدگاه‌های اوست، رو می‌آورد. او با تمام وجود در

مقاومت، حضور فعال دارد و در تمامی آثار او می توان بن مایه های از مقاومت را مشاهده کرد.

منابع

- ۱- آدم، لؤی، ۲۰۰۱. *وطن فی وطن*، دمشق: دارالمدی.
- ۲- احمد، عمارالمیر، ۱۹۹۲، *المقالة النقدية عند الماغوط*، بدون مکان.
- ۳- الماغوط، محمد، ۱۹۹۸، *اعمال محمد الماغوط*، دمشق: دارالمدی.
- ۴- _____، ۲۰۰۶، *الاعمال الشعرية*، دمشق: دارالمدی، ط ۲.
- ۵- _____، ۲۰۰۶، *البدوی الاحمر*، دمشق: دارالمدی .
- ۶- _____، ۲۰۰۷، *خارج السرب*، دمشق: دارالمدی، ط ۲.
- ۷- _____، ۲۰۰۶، *سأخون وطنی*، دمشق: دارالمدی، ط ۵.
- ۸- _____، ۲۰۰۷، *شرق عدن غرب الله*، دمشق: دارالمدی، ط ۲.
- ۹- _____، ۲۰۰۶، *سیاف الزهور*، دمشق: دارالمدی، ط ۲.
- ۱۰- صویح، خلیل، ۲۰۰۲، *اغتصاب كان و اخواتها*، دمشق: دارالبلد.
- ۱۱- _____، ۲۰۰۸، *محمد الماغوط سنونو الضجر*، دمشق: الامانه العامه لاحتفاليه دمشق عاصمه الثقافه العربيه.

منابع اینترنتی

- ۱- عبود، عبده، *الشاعر محمد الماغوط روائياً*، www.awu-dam.org
- ۲- عبدالمولی، محمدعلاءالدين، *قصيدة النثر من الماغوط الى القصيدة الشفوية*، (۲۰۰۷/۷/۲۴)
- ۳- فرطوسی، محمدرضا، *گفتگو با محمد الماغوط*، (۲۰۰۷/۱/۱۷) www.maktoobblog.com
- ۴- کرم، عالیة، *محمد الماغوط رامبو العالم العربي*، (۲۰۰۸/۱۱/۶) www.jehat.com
- ۵- الموصلی، ماسة، *هل خان محمد الماغوط وطنه*، (۲۰۰۷/۷/۲۳) www.maakom.com
- ۶- *وفاة محمد الماغوط* (۲۰۰۷/۷/۲۳) www.kolyom.wordpress.com